



## طاعون سرخ!

«این بار ایران باید تبدیل به سکوی پرشی برای مردم خاورمیانه و انقلاب جهانی شود!...»

در پی سخنان رهبر آینده انقلاب جهانی، هیلاری کلینتون دوان دوان خود را به پاکستان رساند تا مواد اولیه ساخت و پرداخت «سکوی پرش» ایشان را سفارش دهد. می‌دانیم که هر چه در پاکستان می‌گذرد طی چند ماه به ایران سرایت می‌کند، حداقل طی جنگ سرد چنین بوده رسم روزگار. بله امروز هیلاری کلینتون وارد پاکستان شد و از آنجا که «خوشقدم» هم بود، در بازار پیشاور بمبی منفجر شد که تاکنون بیش از ۹۲ کشته و تعداد کثیری مجروح برجای گذاشته. مسلم است که وزیر امور خارجه آمریکا بلافاصله این جنایت هولناک را محکوم کرده، آن را به طالبان نسبت دهد! چرا که این جنایت هولناک تداوم جنگ دون کیشوت‌وار پاکستان در «وزیرستان» را در افکار عمومی یا بهتر بگوئیم نزد «توده‌ها» و مردم کوچه و خیابان «توجیه» می‌کند. واقعیت این است که اگر طالبان



قصد مبارزه با آمریکا و دولت پاکستان را می‌داشت پادگان‌ها و یا حداقل سفارت آمریکا و مراکز «نظامی - امنیتی» پاکستان را هدف قرار می‌داد، نه مردم را در بازار. پیام انفجار وحشیانه پیشاور چیست؟ «توجیه» تداوم و گسترش جنگ داخلی در کشور پاکستان!

با فرسایش «سیاست انسداد» سی‌ساله، گاوچران‌ها باز هم شیفته «انقلاب» شده‌اند. اینبار هم مرکز «انقلاب» کذا کشور ایران است، و هدف انقلاب نیز همان هدف پیشین: تبدیل ایران به پشت جبهه طالبان و گسترش دامنه جنگ به آنسوی خزر، به قلب مسکو! اما از آنجا که امروز روسیه هم پای به جهان سرمایه‌داری گذاشته، لازم است طالبان «پرچم سرخ» هوا کرده و اینبار «ضدامپریالیست» شوند و همچون خمینی دجال قصد «انقلاب جهانی» کنند. این سناریوی فریبنده را دیگر در «نوفل لوشاتو» نمی‌توان به اجرا گذارد، لازم است رهبر انقلاب آینده مستقیماً تحت نظارت ارباب در ینگه دنیا «گزافه گوئی» کرده، ضمن «خشونت‌ستائی» و نفس‌کش‌طلبی و تناقض‌گوئی خواهان «مبارزه با توهمات مردم» شوند.

هر چه رهبر انقلاب گذشته اهل زدن «تودهنی» و «سیلی» بودند، رهبر انقلاب آینده عاشق لگدپرانی است. و به راستی که در ینگه دنیا، مرکز لگدپرانی سرمایه‌سالاری جهانی از پس این مهم نیک برآمده. «رهبر جدید» ابتدا کشف کردند که «حضور در خیابان» کافی نیست! البته این برای «داس‌الله» بینوا که جز تقلید میمون‌وار از لباس و موی چه گوارا، عربده‌جوئی در خیابان و گلوله در بیابان هیچ نمی‌شناسد، فی‌نفسه پیشرفت بزرگی است. ولی چه سود که ادامه این صحبت‌ها شارلاتانیسم چپ‌الله را به نمایش می‌گذارد. رهبر آینده در آغاز سخنان‌شان قصد داشتند به «توده‌های مردم» ضرورت برقراری یک «دولت دمکراتیک» را نشان دهند و اصولاً با ملت ایران هم کاری نداشتند، ولی ناگهان همچون داش‌صفار و ملامحمد خاتمی به وزیر ارشاد جمکران تبدیل شده، همچون دیگر اعضای

«امپراتوری باورها» خواهان کنترل ذهن و ضمیر «مردم» شدند:

«باید علیه آگاهی خودبخودی توده‌ها حرکت کرد» [...] و ضرورت برقراری دولت دمکراتیک نوین را به آنان نشان داد. [...] ما باید با توهمات توده‌ها هم مقابله کنیم [...] بخش مهمی از نیروهائی که خود را کمونیست می‌دانند آغشته به تفکرات بورژوا دمکراتیک هستند. کمونیست‌ها اغلب اوقات کمونیست نیستند. آنان اغلب به عنوان مبارزین دموکرات در مقابل توده‌ها ظاهر می‌شوند و نه کمونیست‌هائی که در حال ساختن یک جنبش سیاسی کمونیستی رهائی‌بخش هستند. بسیاری از افراد چپ [...] به عنوان مدافعین جمهوری بورژوائی به فعالیت می‌پردازند.»

بله، چه خوب شد که به مفهوم «دولت دمکراتیک» مدنظر این «برادر» چپ‌نما پی بردیم، اگر نه ممکن بود به این توهم دچار شویم که ایشان ویراست بی‌دستار و نعلین حاج روح‌الله‌اند، و باز هم در توهمات‌مان دلیل عشق ایشان به لگدپرانی را فقدان نعلین می‌انگاشتیم. کافی است «اسلام» را بجای «کمونیسم» و «ضدانقلاب» را بجای «بورژوا» و «دمکرات» بگذاریم، تا برسیم به یکی از همان سخنرانی‌های گوساله‌پسند «امام» خمینی. باری، سخنان «داس‌الله» با کد: ۸۳۸۶ در سایت «پیک ایران» مورخ، ۲۶ اکتبر ۲۰۰۹ انتشار یافته. از قضای روزگار ۲۶ اکتبر مقارن است با «۴ آبان» روز تولد شاه ایران و سخنرانی ابلهانه خمینی در



مخالفت فرضی با «کاپیتولاسیون» هم در یک «۴ آبان» دیگر ایراد شده بود. و از همان روز ایشان تبدیل شدند به رهبر ضدامپریالیست‌های جهان که «شیعی مسلک» و «مزدور آمریکا» بودند و به دلیل اشکالات ناشی از نعلین و دستار فقط سیلی و تودهنی می‌زدند. تصدیق می‌کنید که لگد زدن با نعلین لگدپران محترم را به «پابرنه» تبدیل می‌کند. در صورتیکه اگر یک جفت از همان چکمه‌های معروف اوباش‌الله با لبه‌های فلزی به پای مقدس‌تان باشد لگدپرانی لذت عجیبی دارد، طرف مقابل را لت‌وپار و غرقه به خون می‌کند، و همهٔ مژه «انقلاب» به همین «خون» است.

برای ایجاد این شرایط روایی، و تناول این خوراک لذیذ ما هم به شیوهٔ «خانم باتمانلیچ» که هنوز زنده‌اند، دستور طبخ خوراک «انقلاب ایرانی» با سس «سیا» می‌دهیم. ابتدا یک سجادهٔ «بریشمین» در شهر شهید پرور نیویورک پهن کنید، سپس متن یکی از سخنرانی‌های ابلهانه و مبتذل امام خمینی را با مختصری دخل و تصرف بازنویسی فرمائید! به این ترتیب که واژه‌های «مستضعف، پابرنه، امت، مسلمین و مومنین» را با «مردم، کارگر، خلق‌ها، توده‌ها و انقلابیون» جایگزین کنید. بجای «سیلی‌های» سختی که حاج روح‌الله، ضمن عربده‌جوئی و افتخار به توحش و خشونت نثار «امپریاس» و «مستکبرین» می‌فرمودند، شما می‌توانید به «لگد محکم» متوسل شوید تا «توهومات» مردم را بزدائید و از این طریق «ملت ایران» را حسابی سرکوب کرده، همچون امام مترقی‌تان، مراتب خشنودی ارباب را فراهم آورید.

یک خمینی بدون دستار از تل عوام‌گرای «داس‌الله» چنین فرموده‌اند که باید خط مشی سیاسی «صحیح» داشته باشیم و برای آرزوها و رویاهای مردم بجنگیم! بله، برنامه همان برنامهٔ ابله‌فریب سی‌سال پیش است، خط مشی «صحیح» داس‌الله جنگیدن برای «روایه‌های مردم» است، نه مبارزه برای تحقق مطالبات صنفی و منطقی آنان. خلاصه عموسام،

رنگ پالان خر وفادارشان، «رهبر انقلاب ایران» را از «سبز» به «سرخ» تغییر داده‌اند تا ایشان با نشخوار همان مزخرفات سی‌سال پیش خمینی در باب «انقلاب» در ایران و صدور آن به «جهان»، شعبهٔ جدید دکان «خط‌امام» را در نیویورک افتتاح کنند. در این سخنرانی متناقض و گوساله‌فریب هیچ برنامه‌ای ارائه نشده، هیچ مسیری برای رسیدن به اهداف واقعی مشخص نشده، «داس‌الله» می‌خواهد هم با «توهومات مردم» مبارزه کند، هم برای برآورده کردن «روایه‌های مردم» بجنگد! به عبارت دیگر در قاموس رهبر آیندهٔ انقلاب توهم بر دو نوع است: توهم خوب که رویای مردم نام دارد، و توهم بد که اصحاب داس وظیفه دارند با آن بجنگند تا ایران باز هم به سکوی پرش اربابان‌شان تبدیل شود:

«ما باید با توهومات توده‌ها هم مقابله کنیم برای این کار باید دارای خط مشی سیاسی صحیح بود و بر اقشار تحت ستم و استثمار جامعه [...] و روشنفکران انقلابی تکیه کرد [...] طبقات حاکم در ایران و قدرت‌های بزرگ جهان [...] تلاش می‌کنند [...] این خیزش به منافع کلی آنان ضربه نزند [...] در این میان، چه کسانی متعهد خواهند شد که به روشنی [...] منافع اساسی مردم را بیان کرده و پیگیرانه برای این منافع و عمیق‌ترین آرزوها و رویاهای مردم بجنگند؟ مبارزینی که رویای دنیای عادلانه را در سر می‌پروراند [...] زیر کدام پرچم طبقاتی و سیاسی گرد خواهند آمد؟ آیا اجازه می‌دهیم که جناح‌های مختلف طبقهٔ حاکمه [...] قدرت خود را به قیمت



لگدمال کردن آمال و آرزوهای ما تحکیم کنند؟ [...] این بار نباید بگذاریم [انقلاب] از مردم ایران و مردم جهان ربوده شود.»

برای تداوم «تحریم اقتصادی» و «انزوای سیاسی» ایران، یعنی همان تحقق «روایهای مردم» است که سازمان سیا اینبار در ینگه دنیا «پرچم سرخ انقلاب» برافراشته. فواید استقرار یک حکومت مدعی سوسیالیسم در ایران چیست؟ تداوم خط امام! هدف «خط امام» چه بود؟ ایجاد گسست، تحمیل انزوای سیاسی و تحریم اقتصادی جهت سرکوب همه جانبه ملت ایران به نام «اسلام» و «مستضعفین»، و اینهمه به بهانه «تبرد با استکبار جهانی»! همین سیاست را می توان با یک «انقلاب» کمونیستی تداوم بخشید. نتیجه یکسان است: تحمیل «شرایط ویژه» بر ملت ایران، البته تحت نظارت عالی سازمان سیا، و اینبار به نام «لنینیسم» و «کارگران» و معلمان و غیره.

سی سال پیش گروه برژینسکی برای «انقلاب» در ایران، دو پدیده مبهم «مردم» و «اسلام» را برگزید، امسال همین گروه جنایتکار برای سازمان دادن به یک کودتای نوین و حقنه کردن آن به عنوان «انقلاب»، باز هم به «مردم» ولی اینبار به «پرچم سرخ» متوسل شده. در واقع اهمیتی ندارد کدام گروه، با چه رنگی قدرت را در کشور ایران به دست می گیرد، مهم این است که این جابجائی قدرت «انقلاب» خوانده شود. چراکه مهم ترین ویژگی «انقلاب» ایجاد «گسست» در روند رشد ملت هاست.

«گسست» و «انزوای سیاسی» وجه تشابه کودتا و انقلاب است. به همین دلیل است که سرمایه سالاری جهانی مزورانه از همه «انقلابها» به صورت پنهانی حمایت کرده، ولی از استقلال هند و تبدیل این کشور به یک دموکراسی واقعی هیچ دل خوشی ندارد. سرمایه سالاری کشور هند را نه تنها تجزیه کرد، که سال هاست تحریم اقتصادی را بر ملت

هند تحمیل می کند. در مورد نقش آلمان و انگلستان در بازگشت لنین به روسیه بیشتر توضیح داده ایم. کودتای بلشویکها باعث شد، روسیه ۸۰ سال منزوی شود، البته بهانه مخالفت غرب با حکومت شوروی سابق ایدئولوژی «مارکسیست - لنینیست» عنوان شد، در حالیکه واقعیت جز این بود. حداقل از زمانیکه «رفیق» استالین در رأس حاکمیت اتحاد شوروی قرار گرفت، سرمایه داری غرب نفسی به راحت کشید. چون ایشان را به عنوان رهبر «سوسیالیسم» و لندن و واشنگتن را به عنوان «سمبل لیبرالیسم» به جهانیان معرفی کرد. حال آنکه اگر رفیق استالین مدعی دموکراسی نبودند و با تکیه بر «کارگران» به جنایت و سرکوب ملت روسیه و دیگر اقوام اشتغال داشتند، سرمایه سالاری جهانی به گزاف خود را مدافع «حقوق بشر» و آزادی های فردی نیز معرفی می کرد. البته کودتاهائی که از سال ۱۹۲۱ تاکنون در کشور ایران سازمان یافته، تا حدودی ماهیت واقعی مدافعین دروغین آزادی را فاش می کند. همچنانکه بارها در این وبلاگ گفته ایم، ملت ایران برای دستیابی به حقوق انسانی خود در برابر استعمارگران تنهاست.

توحش «مردم» با «پرچم سبز» به تدریج می رود تا جای خود را به خشونت «مردم» با «پرچم سرخ» بسپارد. خطر برای دموکراسی همینجاست: جایگزینی «طاعون سبز» با «طاعون سرخ»؛ جایگزینی حزب الله با چپ الله و داس الله، همان گروه هائی که سی سال پیش زیر علم یک آخوند وحشی و بی سواد سینه می زدند، چرا که ایشان را



«ضدامپریالیست» شناسائی کرده بودند. علامت تعجب هم نمی‌گذاریم. اگر فقر فرهنگی را به حماقت و خودفروختگی اینان اضافه کنیم متوجه می‌شویم دلیل خروج داس‌الله از غار اصحاب کهف چیست.

بله، دکان طاعون سبز کساد شده، و بحران هسته‌ای می‌رود که پایان گیرد. دوباره فصل «مبارزه با امپریالیسم» در ایران فرا رسیده. شرایط از هر نظر مساعد به نظر می‌رسد. ایران با کشورهای مسلمان‌نشین و سرمایه‌داری روسیه محاصره شده. یک «جمهوری خلقی» با «پرچم سرخ» می‌تواند جایگزین «جمهوری اسلامی» شده، همان وظیفه‌مزدوری و نوکری را برای سازمان ناتو بخوبی انجام دهد، درست مانند حکومت کلنل چاوز کودتاچی در ونزوئلا. چاوز هم خود را «سوسیالیست» می‌داند و به پرچم سرخ آویزان شده.

اصل مطلب، همانطور که می‌بینیم تداوم «خط امام» است. نام آن هر چه باشد، اهمیتی ندارد. خواستند با پرچم سبز، یا همان نماد اسلام و فاشیست‌های بوم‌پرست غرب اینکار را انجام دهند، موفق نشدند. حال برای تداوم «خط توحش» پرچم سرخ برافراشته‌اند! تفاوتی نمی‌کند، حزب‌الله و داس‌الله از نظر توحش و فقر فرهنگی هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. اولی برای «انسان‌ستیزی» و سرکوب خواهان پیروی از «خط امام» و «اسلام ناب» و «منطق توحش علوی» است، دومی هم مدعی پیروی از «خط لنین» و «انقلاب» توده‌های «آگاه!» حساب طاعون سبز روشن است، ولی برای برادران داس‌الله متأسف‌ایم، چرا که مواضع‌شان در مورد تظاهرات ۸ مارس ۱۹۷۹ و اتحاد راست افراطی و چپ‌نمایان از خاطره‌ها زدوده نخواهد شد! این یک واقعیت تاریخی است که نه تنها ماهیت انسان‌ستیز مدعیان «چپگرایی»، که آخوندپرستی‌شان را نیز در ایران آشکار کرد. فاشیسم و جمع‌گرایی به نام «مستضعف» یا «کارگر»، به نام دین یا بر ضد دین با هر پرچمی، سبز یا سرخ، جز فاشیسم و انسان‌ستیزی هیچ نیست.

کشور ایران «یک پرچم» دارد که با خون سرداران مشروطه و آرمان‌های‌شان در هم آمیخته. این پرچم از سرفرازی یک

ملت سخن می‌گوید، از شهامت و استقامت و مبارزات ملت ایران در برابر استعمار روس و انگلیس هزار داستان ناگفته در سینه دارد. این پرچم از خیانت دستاربندان به ملت ایران می‌گوید، این پرچم بار تاریخ ایران را بر دوش می‌کشد و ملت ایران هرگز آنرا به زمین نگذاشته تا پرچم دیگری برافرازد! تا پرچمی برافرازد که با تاریخ‌اش بیگانه باشد. مگر هیچ ملتی با تاریخ خود وداع می‌کند که امروز مشتی «جوجه‌خمینیست» بی‌دستار تکه پارچه سرخ برای ما ملت علم کرده‌اند؟ پرچم سرخ نمی‌تواند بجای پرچم ایران بنشیند، همچنانکه توده‌های «آگاه» یا «ناآگاه» و «کارگران» هم نمی‌توانند بجای «ملت ایران» بنشینند. کشور ایران نه متعلق به شیعی مسلکان و مستضعفان است نه متعلق به کارگران، و نه متعلق به خلق‌های ستم دیده. کشور ایران متعلق به ملت ایران است. این ملت به عنوان مجموعه انسان‌ها و نه گله پیرو «ایدئولوژی» دست‌ساز استعمار، در «زمان» و مکان مشخصی قرار گرفته و «تاریخ» مشخصی دارد. بر اساس این تاریخ «مشخص» ایرانیان در اوائل قرن بیستم برای استیفای حقوق انسانی خود بپا خاستند، پرچم سه رنگ با نشان شیروخورشید دستاورد قیام مشروطه است. این تاریخ را هر سی سال یکبار، در راه تأمین منافع گاوچران‌ها با پرچم‌های سبز و سرخ «از نو» نمی‌نویسند. جنگ‌سرد به پایان رسیده، سیاست انسداد آمریکا در منطقه پس از سی سال نفس‌های آخر را می‌کشد، با پرچم سرخ نمی‌توان به این جسد پوسیده جان دوباره بخشید!

